

پدیده مرگ در آثار سنایی

خدابخش اسداللهی*

استادیار دانشگاه محقق اردبیلی

چکیده

مسئله مرگ همواره از مهم‌ترین دغدغه‌های بشر بوده و هرکسی قصد داشته در این زمینه به حقایق دست پیدا کند و یا به دنبال توجیهاتی برای پذیرش این درد درمان‌ناپذیر باشد. بسیاری از حکما، عرفا و متشرعان مسلمان، در این باب به بیان نظرات و تحقیقات خود پرداخته‌اند؛ یکی از آنان که در این موضوع، هم‌چون سایر موضوعات، داد سخن داده است، سنایی غزنوی است.

در این پژوهش، برای تبیین عقاید عرفانی، دینی و حکیمانانه سنایی، با استفاده از حدیقه الحقیقه، دیوان و نیز مثنوی‌های وی، ابتدا مطالبی از قبیل: تعریف، شمول و فواید مرگ مطرح و ضمن ارائه تصویری نامحبوب از دنیا، از آن به عنوان مزرعه و آزمایشگاه منزل آخرت یاد شده است؛ سپس برای تکمیل اثبات جاودانگی آدمی، مباحثی نظیر: نسبی بودن پدیده مرگ و نیز ضرورت آن در نظام احسن با تکیه بر قرآن و حدیث ذکر شده است.

نتیجه آن که مرگ پایان حیات آدمی نیست؛ بلکه تحولی رو به رشد و در جهت کمال است که او را در مسیر دستیابی به سعادت‌ها و کمالات اخروی قرار می‌دهد؛ مجموعه این عوامل سبب می‌گردد که یقینی به مرگ حاصل شود که ممکن است زندگی محدود دنیوی را در نزد انسان، کم‌ارزش‌تر از زندگی جاوید آخرت جلوه دهد.

کلیدواژه‌ها: دغدغه، مرگ، زندگی، دنیا، آخرت.

asadollahi@uma.ac.ir *

تاریخ دریافت: ۸۸/۲/۲۷ تاریخ پذیرش: ۸۸/۶/۱۴

مجله مطالعات و تحقیقات ادبی، شماره ۱۴ و ۱۵، صص ۷-۲۷

مقدمه

پدیده مرگ از دیرباز اندیشه آدمی را به سوی خود معطوف کرده است؛ گروهی با بدبینی، این درد درمان‌ناپذیر را موجب پوچی و بیهودگی زندگی و عالم هستی تصور می‌کنند. دسته‌ای نادرتر نیز که پیش از وقوع آن، به موت ارادی و با رستن از بند صورت، می‌میرند و با عالم ملکوت ارتباط می‌یابند، به نوعی آرامش و یقین نسبت به این مسئله دست می‌یابند و آن را زمینه‌ساز تداوم حیات بشری می‌دانند (نسفی، ۱۳۸۴: ۱۵۵؛ پورنامداریان، ۱۳۸۵: ۴۰۵؛ آشتیانی، ۱۳۸۰: ۷۷۴). پرسش حضرت ابراهیم (ع) از خدا مبنی بر چگونگی زنده شدن مردگان نیز در همین راستا صورت گرفت (البقره، ۲۶۰؛ پورنامداریان، ۱۳۸۵: ۱/ ۱۸۹-۱۹۰). گفتنی است حتی کسانی که به حیات پس از مرگ معتقدند از پایان یافتن زندگی دنیوی خود نگران‌اند؛ مهم‌ترین دلایل این نگرانی عبارت است از: بیم عقوبت، دلبستگی به اموال بازمانده، تعلق به اولاد، تحصیل توشه اندک آخروی، ترس از درد ناشی از جدایی روح از بدن، جهل به چیستی مرگ و نظایر آن.

در قرآن کریم، این پدیده فوق طبیعی، با ویژگی‌هایی هم‌چون: غلبه، چیرگی، هولناکی و انتقال فرزندان آدم به پیشگاه عدل الهی مطرح شده است (النساء، ۷۸؛ آل عمران، ۱۸۵؛ العنکبوت، ۵۷؛ الحج، ۶۶). نبی اکرم (ص) نیز با طرح بحث مرگ در سخنان‌شان، گاهی مردم را از آن بیم می‌دادند و گاهی هم آنان را از هرگونه آسیبی بی‌بیم می‌ساختند (شیروانی، ۱۳۸۵: ۳۵۵، ۳۲۹، ۲۹۹، ۹۰، ۳۱، ۱۳۵، ۲۳).

اینک عقاید دینی، عرفانی و حکیمانه سنایی را که با تأکید بر ارکان شریعت (قرآن و احادیث) تبیین می‌شود، در *حدیقه الحقیقه*، *دیوان* و *مثنوی‌های وی* می‌کاویم.

۱. تعریف مرگ

مرگ در اصطلاح، عبارت است از صفت وجودی خلق و آن ضد حیات است؛ عرفا نیز از آن، به «مبارزه و قمع هوای نفس» تعبیر می‌کنند (الجرجانی، ۱۴۲۴هـ: ۲۳۲؛ التهانوی، بی تا، ۳/ ۱۳۱۶-۱۳۱۷؛ آشتیانی، ۱۳۸۰: ۷۷۵). بنابراین مرگ دو نوع است: ارادی و طبیعی. مراد از موت ارادی، کشتن شهوات و ترک تعرض آن و مقصود از موت طبیعی، جدایی روح از بدن می‌باشد (طوسی، ۱۳۶۴: ۱۸۸).

۲. فواید مرگ

یاد مرگ، دل بستگی آدمی را به دنیا و مافیها کاهش می‌دهد؛ در نتیجه وی برای رسیدن به سعادت جاودانی و تحصیل زاد و توشه آخری تلاش می‌کند؛ از همین رو رسول خدا (ص) می‌فرمودند: «اکثروا من ذکر هادم اللذات» (غزالی، ۱۳۸۴: ۹۳۸). هم‌چنین مرگ از این نظر که انسان را به دنیایی دیگر منتقل می‌کند و او را در مسیر کسب کمال و رشد حقیقی قرار می‌دهد تولدی دیگر است. مهم‌ترین که نگرانی و هراس از مرگ، آرزوی خلود و نامیرایی آدمی را توجیه می‌سازد، چه هیچ میلی در نهاد انسان بیهوده نیست.

سنایی نیز در جای جای آثار خود، پیوسته یادآوری مرگ، پند گرفتن از آن، ترجیح آخرت بر دنیا، تحصیل توشه آخری، یقین به حیات پس از مرگ و امکان خلود را به هم‌نوعان و هم‌کیشان خود گوشزد کرده است.

۳. شمول مرگ

سنایی بر اساس آیات شریفه «کلّ من علیها فان و یبقی وجه ربّک ذوالجلال و الاکرام» (الرحمن، ۲۶ و ۲۷)، «لا اله الا هو کلّ شیء هالک الا وجهه...» (القصص، ۸۸)،

حرکت همه موجودات را به سوی ساحل مرگ می‌داند و معتقد است همه، حتی فرشته مرگ، از این زوال در امان نیستند و در واقع، آن که بی مرگ و فناپذیر است، خالق و پدیدآورنده مرگ است (سنایی، ۱۳۷۷: ۴۲۰-۴۲۵؛ همو، ۱۳۸۲: ۱۷۵-۱۷۷). بنابراین باید گفت مرگ، تنها نصیب عالم مُلک، که فرزندان آدم(ع) چند صباحی در آن مسکن گزیده‌اند، نمی‌شود؛ بلکه عوالم دیگر نیز نظیر عالم ملکوت (عالم فرشتگان) و عالم جبروت (عالم کروییان) محکوم به همین تحوّل هستند.

تصویر سنایی از دنیا

دنیا برای کسی که به عالم غیب ایمان دارد و مشتاق انتقال به ورای عالم حسّ است چیزی جز چاه، حبس ابد، زندان، کلبه جیفه و خاکدان پر از گرگ نیست (سنایی، ۱۳۸۰: ۵۲۰، ۵۳۱، ۶۱۴، ۶۷۷ و ۶۷۵). البته سنایی در این نگرش، به احادیث نبوی از جمله: «الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر» (فروزانفر، ۱۳۷۰: ۱۱) و «الدنيا جيفة و طلبها كلاب» (همان، ۲۱۶) نظر دارد.

بنابراین، مرگ از سوی کسی که نسبت به عالم خاکی چنین دیدگاهی دارد، آرزوی بزرگی است:

گر تو را برگ راه مرگ بود	بر دلت قلب مرگ برگ بود
گر تو را هیچ برگ برگستی	ای خوشا کت جهان مرگستی

(سنایی، ۱۳۷۷: ۷۲۴)

به علاوه، پایان دادن به زندگی دنیوی، نوعی رهایی از تحمل مشقتها و رنج‌های ناشی از آن است، چه مؤمن پیوسته در حال پیکار با خواسته‌های نفس است. وی با آرزوی مرگ در اندیشه آرامش یافتن از همین مبارزات طاقت‌فرساست (الغزالی، ۱۴۲۵ هـ: ۱۴۷۶-۱۴۷۷؛ غزالی، ۱۳۸۴، ربع چهارم: ۷۹۷)، اگرچه مرگ رهاننده، خود از بیم، دل‌مشغولی و غم خالی نیست.

۱. دلایل کم‌حیاتی

سنایی عواملی از قبیل شکم‌بارگی، تردامنی و به‌طور کلی دنیاپرستی را موجب کاهش یافتن عمر آدمی می‌داند:

باش کم‌خوار تا بمانی دیر که اجل گرسنه است و قوتش سیر
باش کم‌خوار تا شوی بابرگ چون شکم گشت پر بدیدی مرگ
(سنایی، ۱۳۷۷: ۳۹۰)

محمل این سخن سنایی حدیث «ایاکم و مجالسة الموتی قیل و من هم قال الاغنیاء» است (فروزانفر، ۱۳۷۰: ۱۵۶) که پیامبر(ص) متعلقان دنیا را مرده‌ای بیش نمی‌داند.^۱ در مواردی هم خداوند عمر ظالم را طولانی می‌کند، یعنی به وی مهلت می‌دهد که بر جرم و گناهان خود بیفزاید تا درخور عذابی سنگین شود؛ این مکر الهی در اصطلاح "املاء" و "استدراج" خوانده می‌شود:

پیایی تا کند ظالم فراوان ظلم بر هر کس
چو بی حد گشت ظلم او پس آن‌گه جانش بریایی
(سنایی، ۱۳۸۰: ۶۰۰)

دنیا کشتزار آخرت

سرای دنیا برای انسان، نسبت به سرای دیگر، مرحله تکامل و آمادگی است؛ علی(ع) در پاسخ شخصی که دنیا را فی‌نفسه بد می‌شمرد و به شدت مذمت می‌کرد، آن را عبادتگاه اولیای خدا و مصلاهای فرشتگان او معرفی نمود^۲ (شهیدی، ۱۳۷۲: ۳۸۴). طبق نظر سنایی برای فرزندان آدم(ع)، هر دو سرا (دنیا و آخرت) مهیاست و تا زمانی که فرزند آدم در این سرا تن به رنج و نیاز ندهد، در آن سرا به گنج و ناز نایل نمی‌شود (سنایی، ۱۳۷۷: ۱۲۸). هم‌چنین آن که در منزل دنیا پاک و به دور از آلودگی مادی زیسته باشد زاد و توشه منزل باقی را حاصل کرده است و گرنه در اثر رنج ناشی

از آلودگی به دنیا و گناهان فرسوده می‌شود (همان: ۱۷۰)؛ نیز معتقد است هر کس چشم پاداش آخروی دارد، باید زاد و توشه آن را در دنیا فراهم کند (سنایی، ۱۳۸۰: ۳۴۷). وی به دل‌بستگان این جهان، که از دنیای دیگر فارغ‌اند و بدان نمی‌اندیشند، هشدار می‌دهد که روز قیامت زیان‌کار و مغبون خواهند بود (همان: ۵۵۷). از آن‌جا که دنیا در حکم عبادتگاه، مزرعه و آزمایشگاه آدمی است^۳، وی باید در فراهم ساختن توشه سرای باقی، سعی و تلاش سودمندی به کار گیرد و در واقع، آنچه مهم است منزل آخرت است و راه رسیدن به سعادت آخروی، عبور موفقیت‌آمیز بشر از منزل دنیاست:

روی سوی معاد باید تافت این معاد از معاش باید یافت

(سنایی، ۱۳۶۰: ۲۲۱)

در حقیقت سنایی در روزگار خود که آفتاب دین غروب و روز بی‌دینان طلوع کرده و جهان مملو از دیو و غول شده در آرزوی احیای اسلام سلمانی است و از مردم می‌خواهد از زندگی آلوده به کفر، هوی و هوس دست بردارند و در حریم دین، شراب حکمت شرعی نوش کنند (سنایی، ۱۳۸۰: ۶۷۸). بنابراین دلایل تأکید اندیشه‌مندانی چون سنایی بر امور آخروی و دینی، عواملی نظیر دنیاپرستی مردم عصر وی و غفلت از روز قیامت، پایداری سرای باقی و... است و این اندیشه‌ها، در معنی نپرداختن به زندگی دنیوی نیست؛ بلکه همه سخنان سنایی از قرآن و حدیث برخاسته است و این سخن امام حسن مجتبی (ع) «کن لدنیاک کأنک تعیش ابداً و کن لآخرتک کأنک تموت غداً» که حاکی از اهمیت دادن به هر دو زندگی است، در سخنان وی جایگاهی ویژه دارد.

دغدغه مرگ

بیم مرگ شایع‌ترین و سخت‌ترین بیم‌هاست؛ گاهی ترس از مرگ ناشی از بی‌اطلاعی از چیستی آن است. ممکن است ترس به دلیل ناآگاهی از محل بازگشت

نفس باشد، یا آدمی گمان کند که با فروپاشی اجزای بدن نابود خواهد شد، یا سبب خوف، ترس از درد مرگ باشد، یا به خاطر عقوبت، از مرگ واهمه داشته باشد، یا در اثر حیرت نداند که احوال وی پس از مرگ چگونه خواهد بود، یا بر اولاد و اموال بازمانده متأسف گردد. در مورد علاج و درمان این امراض در کتاب *اخلاق ناصری* سخن به میان آمده است (طوسی، ۱۳۶۴: ۱۸۷-۱۹۰).

کسانی که به شیوه خیم می‌اندیشند، به دنبال حل معمای جهان‌اند، از راز مرگ می‌پرسند، از ناپایداری عمر آدمی و تباهی جوانان و نازنینان دردمندند و بر این اعتقادند که وقتی مردیم، به دنیا بر نمی‌گردیم؛ بنابراین زندگی را باید غنیمت شمرد و به خوشی سپری کرد (خیام، ۱۳۷۳: ۵۱-۸۶). ایشان به نوعی از پدیده مرگ هراس دارند و حتی ممکن است به بدبینی فلسفی و احساس پوچی دچار شوند.

حکیم، عارف و دینداری چون سنایی با وجود این که بارقه‌هایی از اندیشه خیمایی در پاره‌ای از سخنانش هست؛ اما بالاخره با توسل به دستاویزهای استواری نظیر عرفان و دین، از مرحله حیرت خیمایی به راحتی بیرون آمده، به سلامت از آن جسته است (یاحق‌ی و براتی، ۱۳۸۵: ۳۷). وی گاهی هم چون خیام، راه‌هایی از هر دو عالم را در می‌نوشی می‌داند و در این راستا معتقد است که مستی در دوزخ بهتر از هوشیاری در بهشت است:

می بر کف گیر و هر دو عالم بفروش بیهوده مدار هر دو عالم بخروش
گر هر دو جهان نباشدت در فرمان در دوزخ مست به که در خلد بهوش

(سنایی، ۱۳۸۰: ۱۱۴۸)

در جاهایی دیگر نیز مرگ را به گونه‌ای تصویر می‌کند که حاکی از قدرت، غلبه و قهر و چیرگی آن نسبت به فرزندان آدم است. به همین مناسبت این پدیده را به صیاد، ثعبان، نهنگ، چنبر و نظایر آن مانند می‌کند و آن را قهار قهاران معرفی می‌نماید

(همان: ۴۹۸، ۴۱۸، ۵۳۲، ۵۹۷). هم‌چنین غفلت آدمی را مایهٔ نترسیدن از مرگ می‌داند نه شجاعت او (سنایی، ۱۳۷۷: ۴۱۹؛ همو، ۱۳۸۲: ۱۷۵).

گفتنی است که تصاویری این‌گونه از مرگ در قرآن و حدیث سابقه دارد؛ به عنوان نمونه می‌توان به آیاتی نظیر: «اینما تکنونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیده ...» (النساء، ۷۸)؛ «کلّ نفس ذائقه الموت و أنّما توفون اجورکم یوم القیامه ...» (آل عمران، ۱۸۵) و «کلّ نفس ذائقه الموت ثمّ الینا ترجعون» (العنکبوت، ۵۷) اشاره کرد. در سخنان پیامبر (ص) نیز همین طرز تلقی (هولناکی مرگ) ذکر شده است؛ از جمله: «انا النذیر و الموت المغير و الساعه الموعده» (شیروانی، ۱۳۸۵: ۹۰)؛ «ادنی جبذات الموت بمنزله مائه ضربه بالسیف» (همان: ۳۱) و «لو تعلم البهائم من الموت ما یعلم ابن آدم ما اکلتم منها سمیناً» (همان: ۳۵۵).

سنایی با وجود واقعیت بیم از مرگ، بیدی نیست که در برابر وزش باد مرگ همیشه بلرزد؛ بلکه در پرتو تعالیم بلند حکمت، عرفان و شریعت اسلام، در جایگاهی قرار دارد که می‌فهمد با وقوع پدیدهٔ مرگ، حقایق و دقایق غیر مادی و جاودانی آدمی یعنی نفس و عقل وی که محلّ حکمت، علم و معرفت‌اند، آشکار می‌گردند و پرده‌های مادی نظیر حیوانی، نباتی و کانی برداشته می‌شوند؛ بنابراین اگر راهبر آدمی مرگ وی باشد به معاد موعود، که مکان وصال حق تعالی است قدم می‌گذارد:

چو مرگت بود سائق اندر رسی تو به جمع عزیزان عقلی و جانی ...
بدان عالم پاک مرگت رساند که مرگ است دروازهٔ آن جهانی ...
کند عقل را فارغ از لابلالی کند روح را ایمن از لن ترانی
(سنایی، ۱۳۸۰: ۶۷۶-۶۷۷)

به نفسی و عقلی و امرت رساند ز حیوانی و از نباتی و کانی
(همان: ۶۷۶)

از منظر سنایی شوق دیدار حق تعالی، تقرّب به وی، آگاهی از حکمت الهی، علم به خلود آدمی، ترک دلبستگی به مال دنیا و علم به حقیقت مرگ و بطلان زندگی دنیوی و عواملی بسیار از این قبیل موجب استقبال انسان از مرگ و نیز بی‌بیم شدن وی از آسیب آن پدیده می‌شود:

... گفت: خوبان چو پرده برگیرند عاشقان پیششان چنین میرند

(سنایی، ۱۳۷۷: ۳۲۷؛ همو، ۱۳۸۲: ۲۲۹)

چون بترسی همی ز مردن خویش	عاشقی باش تا نمیری بیش
در جهانی چه بایدت بودن	که به پنگان توانش پیمودن
که آجل جان زندگان را بُرد	هر که از عشق زنده گشت نمرد
آتش بار و برگ باشد عشق	ملک‌الموت مرگ باشد عشق

(سنایی، ۱۳۸۲: ۲۳۰)

اگر ترسی است از مرگت طلب کن آب حیوان را

تو از مرگی شوی ایمن اگر نزدیک ما آیی

(سنایی، ۱۳۸۰: ۶۰۲)

آن ذات که پرورده اسرار بود	از مرگ نیندیشد و هشیار بود
تیمار همی خوری که در خاک شوم	در خاک یکی شود که در نار بود

(همان: ۱۱۳۷)

گر با فلکم کنی برابر پیشم	عالم همه یک ذره نیرزد پیشم
هرگز نمرم ز مرگ از آن نندیشم	کز گوهر خود ملایکت را خویشم

(همان: ۱۱۵۴)

زر به عقبی ده ار حلال بود	که دل آنجا بود که مال بود
گر به عقبی تو را بُدی زر و سیم	راه عقبی تو را بُدی تسلیم

(سنایی، ۱۳۷۷: ۷۲۴)

مرگ را جوی کاندَرین منزل	مرگ حق است و زندگی باطل
--------------------------	-------------------------

باطلی را رها کن از پی حق تا بدانی تو عقبی مطلق

(همان: ۷۲۵)

باید گفت اندیشه مرگ و نگرانی از آن، تمایل آدمی را به جاودانگی و نامیرایی مشخص می‌سازد؛ از آن‌جا که در نظام طبیعت هیچ میلی بیهوده و بی‌جهت نیست می‌توان این گرایش را دلیلی بر خلود بشر پس از مرگ دانست (مطهری، ۱۳۸۵: ۱۷۶-۱۷۷).

گاهی در عالم بیداری، اندیشه‌ها و آرزوهای روحانی مبنی بر واقعیت خلود و جاودانگی در روح ما تجلی می‌کند که با زندگی محدود دنیوی متجانس و همگون نیست؛ این‌گونه اندیشه‌ها و آرزوها حاکی از حقیقت بلندی است که حکما و عرفا از آن به غربت و عدم تجانس انسان در این عالم تعبیر می‌کنند (همان: ۱۷۷).

سنایی نیز به این واقعیت در دو مورد زیر اشاره کرده است:

خطاب به محمد(ص):

اندرین عالم غریبی زان همی گردی ملول تا ارحنا یا بلالت گفت باید برملا

(سنایی، ۱۳۸۰: ۳۴)

دل بدین‌جا غریب و نادان است تا به بند چهار ارکان است

در سه زندان بخل و حقد و حسد عقل را بسته‌ای به بند جسد

(سنایی، ۱۳۷۷: ۱۳۶)

نسبی بودن مرگ

با وقوع واقعه مرگ آدمی به‌طور مطلق نیست و نابود نمی‌گردد؛ بلکه در اثر آن، قالب نابود می‌شود، ولی جان که اصل و حقیقت آدمی است زنده می‌ماند. اگر جسم را به منزل گور می‌برند جان را نیز به «مقعد صدق» روانه می‌سازند (همدانی، ۱۳۸۶: ۱۶۲). بنابراین پدیده مرگ از دست دادن حالتی و پذیرفتن حالتی دیگر است و هم‌چون دگرگونی‌های دیگر، نیستی نسبی به شمار می‌رود. می‌توان گفت در واقع مرگ نوعی

ولادت است. ولادتی که انسان را در مسیر تحصیل کمال‌های جدیدی قرار می‌دهد؛ به طوری که حصول آن‌ها در این عالم برای وی ممکن نیست. آدمی با تولدی دوباره، در آن سوی گور با سرای تازه و باقی آشنا می‌شود که توأم با شادی‌ها و رنج‌های نو است (زرین کوب، ۱۳۸۱: ۱۳۰).

از منظر سنایی تباهی مطلق، شایسته عالم جان نیست و زندگی روح پس از مرگ دوام می‌یابد، بلکه حیات، خود از ارکان مرگ است:

مرگ کش زندگی ز ارکان است نه سزاوار عالم جان است

(سنایی، ۱۳۷۷: ۷۲۴)

مرگ در ظاهر انسان را روانه گور می‌کند، ولی در حقیقت مقدمات بقا و زندگانی جاوید را فراهم می‌سازد:

مرگ در خاک آرد آری مرد را لیکن ازو چون برآید با خود آرد ساخته برگ بقا

(سنایی، ۱۳۸۰: ۴۲)

با خفتن تن در زیر خاک، جان به جای اصلی خود، عالم فرشتگان، باز می‌گردد و هم چون ملائیکه به مناجات با ربّ خود می‌پردازد:

تن چو در خاک رفت و جان به فلک روح خود در نماز بین چو ملک

(سنایی، ۱۳۷۷: ۱۴۰)

هم چنین سنایی مراحل تحوّل و در واقع تکامل انسان را از مرتبه عالم حیوانی تا عالم فرشتگان این گونه بازگو می‌نماید:

تا نیاید ز حس برون حیوان ره نیابد به مرتبه انسان

پس چو انسان ز نفس ناطقه رست روح قدسی به جای آن بنشست

چون برون شد ز جان گوینده شد به جان فرشتگان زنده

(سنایی، ۱۳۷۷: ۷۲۴؛ همو، ۱۳۸۲: ۱۴۶)

او در سیرالعباد، سفر خود را از جهان واقعی شروع می‌کند و به تدریج، در مراحل مختلف وجود، از جمادی به نباتی و از حیوانی تا انسانی رشد و بالندگی می‌یابد و با بیداری نفس انسانی در او به مدارج عالی نفس، عقل و روح می‌سد (سنایی، ۱۳۶۰: ۲۱۴-۲۲۳، ۲۳۶، ۲۴۲-۲۴۹؛ شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۴۶۴؛ فتوحی، ۱۳۸۵: ۳۰۲-۳۰۳).

در آیات فوق تحوّل و مرگ لازمه تکامل و رسیدن به مراتبی والاتر دانسته شده است؛ مولوی این‌گونه تحوّل و تکامل را به نحو کامل‌تر و از مرحله جماد بودن تا مرحله خداگونه شدن و فناپذیری شرح داده است (مولوی، بی تا: ۲۲۲/۳).

مرگ و نظام احسن

از نگاه سنایی در جهان هیچ نقشی بیهوده و نابه‌جا نیست؛ عالم هستی با تمام نقص‌ها و تناقض‌های صوری خود، نظامی اکمل و طبق مراد است. مرگ و شروع زندگی تازه ادامه و دنباله همین جهان کامل است. اگر نارسایی یا نقصی نظیر مرگ و سایر شرور در جریان این عالم دیده می‌شود، در اثر گمان‌های محدود و ظاهربینی خود ماست (سنایی، ۱۳۶۰: ۲۱۷) و در چنین عالمی مگس، هم‌سنگ طاووس محسوب می‌شود (سنایی، ۱۳۸۰: ۳۰۷). آیات زیر از سنایی نیز حیات و هستی را بر اساس نظم، کمال و هدف تبیین می‌کنند:

همه را از طریق حکمت و داد هر چه بایست بیش از آن همه داد

(سنایی، ۱۳۸۲: ۱۲)

سوی تو نام زشت و نام نکوست ورنه محض عطاست هر چه ازوست

(سنایی، ۱۳۷۷: ۸۶)

مرگ این را هلاک و آن را برگ زهر این را غذا و آن را مرگ

(سنایی، ۱۳۸۲: ۱۳)

نگاه سنایی به مرگ

مرگ‌اندیشی از جمله اندیشه‌هایی است که سنایی در ارائه جهان‌بینی عرفانی خود، آن را حتی کامل‌تر و جامع‌تر از عارفان بزرگ پس از خود (عطار و مولوی) بیان کرده است. تلقی سنایی از مرگ، شگفت‌آور و متنوع است (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۴۵) و از منظرهای گوناگون فلسفی، عرفانی، دینی، اجتماعی و اخلاقی به این پدیده می‌نگرد.

نگاه حکمت‌آمیز: آن‌جا که سنایی به حدیث نبوی «الناس نیام اذا ماتوا اتبهوا» اشاره دارد (سنایی، ۱۳۸۲: ۶۴)، یا وقتی مرگ را مرحله‌ای از زندگانی می‌داند که آدمی در آن به غایت ادراک حقایق عالم هستی می‌رسد و چشم حقیقت‌بینش بینا می‌گردد (همان: ۳۹۸)، یا جایی که می‌گوید: گیتی دو در دارد؛ یکی را قضا هنگام تولد و دومی را قدر زمان مرگ می‌گشاید، یا این که عمر آدمی را به جاده‌ای مانند می‌کند که در آن در حرکت است و در این تشبیه نفس کشیدن انسان حکم گام‌زدن را دارد و شب و روز نیز هم‌چون فرسنگ‌هایی فرض شده که طی می‌شوند و آدمی با هر نفس و با سپری کردن شب و روز به مرگ نزدیک‌تر می‌گردد؛ هم‌چنین تمثیل کشتی که بر اساس آن آدمیان اعم از فقیر و غنی مسافر آن محسوب می‌شوند و کشتی عمر علی‌رغم میل آنان مسیر خود را تا رسیدن به ساحل مرگ طی می‌کند (زرقانی، ۱۳۸۱: ۱۸۲؛ سنایی، ۱۳۸۰: ۱۱۱؛ همو، ۱۳۷۷: ۴۲۰) همگی حاکی از نگرش حکیمانه سنایی به پدیده اسرارآمیز مرگ‌اند.

در همین راستا جایی هم با نگاهی به آیه شریفه «و عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و...» (النساء، ۱۹) بر این اعتقاد است که بسا مرگ را خوش نمی‌دانید؛ در حالی که آن، از روی حکمت و دانش پروردگار برای شما خوب است:

مرگ اگرچند بد، نکوست تو را مال و میراث‌هاست ازوست تو را

(سنایی، ۱۳۷۷: ۱۶۲)

نظر عرفانی: مرگ از نگاه صوفیه، سرکوب هوای نفس است؛ یکی از پیام‌های عرفانی بسیار مهمی که سنایی چه در *حدیقة الحقیقه*، چه در *دیوان* و چه در مثنوی‌ها به مریدان خود عرضه می‌دارد، همان پیام «مرگ پیش از مرگ» یا «موتوا قبل أن تموتوا» است که در سرتاسر آثار مذکور وی سریان و جریان دارد. به عنوان مثال، جایی که سنایی بر پایه حدیث «تحفة المؤمن الموت» (غزالی، ۱۳۸۴، ربع چهارم: ۷۹۷؛ فروزانفر، ۱۳۷۰: ۱۲۱) مرگ را هدیه‌ای دانسته که از دوست رسیده، یا مرگ را هم‌چون میهمانی تلقی نموده که بر آدمی وارد شده است و او نیز باید از این میهمان استقبال کند، از دیدگاه عرفانی نگریسته است؛ چند نمونه دیگر از سنایی:

بمیر ای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی

که ادريس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما

(سنایی، ۱۳۸۰: ۵۲)

بخ بخ آن کس که نفس را دارد خوار و در پیش خویش نگذارد

(سنایی، ۱۳۷۷: ۱۳۳)

جهد آن کن تا بیری منزل اندر نور روح تا نمائی منقطع در اوسط ظل و ظلال

چون مصفا گشتی از اوصاف نفسانی تو را دست تقدیر تعالی گوید ای سید تعال

چون به ترک نفس گشتی پس شدی او را یقین چون ز خود بیزار گشتی روی بنماید جمال

(سنایی، ۱۳۸۰: ۳۵۳)

تن خود را برای عالم دل مکن از بهر هیچ، هیچ خجیل

می چشانش همیشه تلخ و ترش گر از این مُرد مُرد ورنه بکش

(سنایی، ۱۳۷۷: ۷۲۵)

وی در همین زمینه عاشقان صادق را با خواندن آیه «کلّ من علیها فان» (الرحمن،

۲۶)، به استقبال معشوق ازلی روانه می‌سازد:

در رهش خوانده عاشقان بر جان آیه کلّ من علیها فان

(سنایی، ۱۳۷۷: ۸۱)

دیدگاه شرعی: از آنجا که عصر سنایی عصری است که بیشتر سالکان طریق از همان آغاز راه، فاتحه شریعت را می خواندند و به بهانه های واهی اعمال دینی را اجرا نمی کردند، هم چنین فساد و بی بندوباری در جامعه حاکم شده بود، گوهر دین گم و ناپیدا بود و خلأ آن هر چه بیشتر احساس می شد. از همین رو سنایی بیشتر از جنبه دین و عرفان به مسایل پرداخته است و به وضوح در آثار منظوم خود معتقد است که طریقت با شریعت به حقیقت نایل می شود؛ به طوری که وی در این مهم، الگوهای مناسب به بزرگان پس از خود نظیر عطار و مولوی به دست داده است و آنان نیز به راستی حق مطلب را بهتر از مراد خود به جای آورده اند.

نگاه دینی سنایی به مرگ کمتر از نگاه حکیمانه یا عرفانی وی نیست. وی در این نگاه گویی بر سر منبر رفته و مردم را برای انجام امور دینی و رسیدن به سعادت اخروی اندرز می دهد. مثلاً می گوید: چه پاک باشی چه ناپاک خواهی مرد. ای کسی که در اندیشه رفتن به مجلس و عطفی، مرگ همسایه تو بهترین پند و عبرت است. غفلت از مرگ گناه است. از آن توبه کنید و توبه خود را به تأخیر نیندازید (همان: ۴۱۷، ۴۱۹ و ۴۲۰). وی در جایی از زبان لقمان پیر در پاسخ به اعتراض بوالفضولی در مورد وضعیت نابه سامان زندگی وی می گوید:

با دم سرد و چشم گریان پیر	گفت هذا لمن يموت كثير...
چون کنم خانه گل آبادان	دل من اينما تكونوا خوان
چو درآید اجل چه بنده چه شاه	وقت چون دررسد چه بام چه چاه...
خلق را زین جهان پر شر و شور	نیست جایی به از میانه گور
هلک المثلون بخوانده و پس	خانه و جای سازم اینت هوس
چه کنم جفت و زاده و بنیاد	مونس من نجا المخفضون باد

(همان: ۴۱۶-۴۱۷)

واضح است که سنایی در این ابیات و نظایر آن با استناد به آیات قرآن و احادیث بر این اعتقاد است که دوستی دنیا رأس همه گناهان و سر هر فتنه و فساد است و در صورت پرداختن به آن، دین و حکم خداوندی مغفول می‌ماند:

اهل دنیا اهل دین نبوند ازیرا راست نیست هم سکندر بودن و هم آب حیوان داشتن
(سنایی، ۱۳۸۰: ۴۶۵)

دیدگاه اجتماعی و اخلاقی: از منظر سنایی در دنیا هیچ کس از قید غم در امان نیست. پس آدمی باید برای رهایی یافتن از غم دنیا و رسیدن به حق تعالی شتاب کند (یا حقی و همکار، ۱۳۸۵: ۳۵).

وی نسبت به کسی که به شکوه و خرد خود می‌نازد هشدار می‌دهد که باید هنگامی را که استخوان‌هایش در زیر خاک می‌پوسد و خرد می‌گردد به یاد آورد؛ چه همه در زیر خاک مدفون می‌شویم در حالی که میراث‌خواران ما همه دارایی‌های ما را بر باد می‌دهند:

ای مفتخر به حشمت و تعظیم و رای خویش یاد آر زیر خاک عظام رمیم ما
ما زیر خاک خفته و میراث‌خوار ما داده به باد خرمن‌های قدیم ما
(سنایی، ۱۳۸۰: ۵۹)

وی بر مبنای سخن پیامبر اکرم (ص) که فرمودند: «مسلمان واقعی کسی است که مردم از دست و زبان وی در آسایش باشند» (ابن حسام‌الدین الهندی، ۱۳۹۷ق، ۱۵/۴۲۷) از انسان می‌خواهد که آن‌گونه زندگی کند که وقتی بمیرد دیگران از مرگ او احساس راحتی نکنند؛ بلکه خود با مرگ رهایی پیدا کند:

تو چنان زی که بمیری برهی نه چنان چون تو بمیری برهند
(سنایی، ۱۳۸۰: ۱۰۶۶)

وی در قصیده‌ای ضمن نگاه فردی و اجتماعی به پدیده مرگ، به نکته‌ها و دقیقه‌هایی می‌رسد که تا حدودی این پدیده را از حالت ترسناک و هراس‌انگیز برای

عموم مردم خارج می‌سازد (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۲۱۰). در همین زمینه کمترین آسایش و راحتی آن را، رها کردن آدمی از خوی بد خود و دیدن بدخویان ذکر می‌کند و بر آن است که تنها مرگ است که انسان را از قید اسامی، لقب‌های کاذب و تقلید از دیگران آزاد ساخته به راه حق می‌آورد (سنایی، ۱۳۸۰: ۶۷۷).

سیرالعباد و معراج روحانی

سنایی در مثنوی سیرالعباد، به خوبی بیان می‌کند که چگونه از عالم حیوانی خود ناخشنود است:

من بماندم درین میان موقوف	مقصدم دور و راه تند و مخوف
خانه پردود و دیدگان پردرد	راه پرتیغ و تیر و من نامرد
خیره ماندم که علم و زور نبود	راهبر جز ستور کور نبود

(سنایی، ۱۳۶۰: ۲۱۹)

از این رو فطرتش او را به سوی عالم بالا فرامی‌خواند (همان؛ دبروین، ۱۳۷۸: ۵۰۴). وی در این سفر با بینش فلسفی، عرفانی و مذهبی از اسرار آفرینش و عالم درون آگاهی پیدا می‌کند و مفاهیم فلسفی را برای بیان اندیشه‌های اخلاقی و مذهبی انسان، درهم می‌آمیزد (همان: ۴۷۴).

در این اثر، روح سنایی در حالت صحّت و بیداری به واسطه رؤیا، از بدن وی بیرون می‌آید و احوال پس از مرگ و پیش از مرگ بر او مکشوف می‌گردد و احوال بهشتیان و دوزخیان را مشاهده می‌نماید و از مرتبه علم‌الیقین به مرتبه عین‌الیقین می‌رسد و دانسته‌های قبلی را می‌بیند و پیام الهی را که متضمن احساس آزادی غیرمادی و روشنایی و اخلاق متعادل است، برای هم‌کیشان خود می‌آورد (فتوحی و محمدخانی، ۱۳۸۵: ۳۱۳).

این گونه آثار را از آن رو که روح قبل از مرگ دنیای پس از آن و سرنوشت خود را به نوعی مشاهده می‌کند، باید در شمار معراج‌نامه‌ها محسوب کرد. مضمون ارداویراف‌نامه، معراج بایزید، سیرالعباد، کمندی الهی دانه و... صرف نظر از صورت و محتوا، صعود و عروج روح به عالم ملکوت و بازدید از دنیای پس از مرگ است (پورنامداریان، ۱۳۷۵: ۲۹۱).

نتیجه‌گیری

از بررسی دیدگاه سنایی در باب پدیده مرگ چنین برمی‌آید که همان‌گونه که سیر و حرکت آدمی از آغاز آفرینش، تکاملی و رو به رشد بوده، مرگ نیز که پایان‌بخش زندگی دنیوی است، موجب رسیدن به نوعی کمال خواهد بود، کمالی که دست‌یابی به آن در دنیا مقدور نیست؛ همین امر و نیز گرایش انسان به جاودانگی و عواملی از این قبیل، هر گونه هراس و بیمی را از نیستی مطلق زایل می‌سازد. بر این اساس، آرامشی ناشی از یقین برای آدمی حاصل می‌گردد که اگر زندگی مادی را در نزد وی بی‌ارزش جلوه دهد، رواست.

پی‌نوشت

۱. مولوی نیز کسانی را که از این جهان آب حیات بسازند کم‌حیات‌تر از دیگران می‌داند:

هر که سازد زین جهان آب حیات زوترش از دیگران آید ممات

(مولوی، بی‌تا: ۵۱/۵)

۲. عطار همین حکایت را این‌گونه به نظم کشیده است:

آن یکی در پیش شیر دادگر	ذم دنیا کرد بسیاری مگر
حیدرش گفتا که دنیا نیست بد	بد تویی زیرا که دوری از خرد
هست دنیا بر مثال کشتزار	هم شب و هم روز باید کشت و کار
زانکه عز و دولت دین سر به سر	جمله از دنیا توان برد ای پسر

ور نکاری ای دریغا بر دهد	تخم امروزینه فردا بر دهد
زندگی نادیده خواهی مرد تو	گر ز دنیا دین نخواهی برد تو
کار سخت و مرد سست و ره دراز	دائماً در غصه خواهی ماند باز
زانکه دنیا توشه عقبای توست	پس نکوتر جای تو دنیای توست
لیک در وی کار عقبی گیر پیش	تو به دنیا در مشو مشغول خویش
پس برای دین، تو دنیا دار دوست	چون چنین کردی تو را دنیا نکوست
کار کن تا ره دهندت سوی او	هیچ بیکاری نیند روی او

(عطار، ۱۳۷۳)

۳. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «أفحسبتم أنما خلقناکم عبثاً و أنکم الینا لاترجعون»

(المؤمنون، ۱۱۵).

۴. موجودات رو به کمال می‌روند و هیچ‌گاه سیر قهقرایی ندارند؛ بنابراین مرگ نیز که انتهای این زندگی است باید نوعی کمال باشد. ماجرای حضرت موسی (ع) که از خداوند در مورد اسرار مرگ می‌پرسد و خدا وی را به کاشتن گندم امر می‌کند نمونه‌ای برای این امر است: موسی (ع) می‌کارد، آبیاری می‌نماید و...؛ چون هنگام درو می‌شود، با داس آن‌ها را برداشت می‌کند؛ خداوند خطاب به موسی (ع) می‌فرماید: ای موسی دانه‌هایی را که کاشتی و در رشد آن‌ها بسیار رنج بردی، اکنون چرا با داس می‌کنی؟ موسی (ع) پاسخ داد: اکنون دانه و کاه باهم‌اند و اگر خوشه‌ها این‌گونه بمانند فاسد می‌گردند؛ حق تعالی فرمود: سبب مرگ آدمیان این است که در خوشه تن آن‌ها روح‌های پاک و ناپاک توأم هستند و در این صدف‌ها دُرّ و شبه به ودیعه نهاده‌اند و ظهور و پدیدار شدن این ارواح پاک و دُرّهای درخشان جز با داس مرگ ممکن نیست (ر.ک. مولوی، بی‌تا: ۴/۴۵۵-۴۵۷).

منابع

قرآن کریم.

آشتیانی، سید جلال‌الدین (۱۳۸۰) شرح مقدمه قیصری. چاپ پنجم. قم: بوستان کتاب.

ابن حسام‌الدین الهندی، علاء‌الدین علی الممتقی (۱۳۹۷ق) کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال. تصحیح صفوه السقا. بیروت: مکتبه التراث الاسلامی.

پورنامداریان، تقی (۱۳۷۵) رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی. چاپ چهارم. تهران: علمی و فرهنگی.

_____ (۱۳۸۵) داستان پیامبران در کلیات شمس (شرح و تفسیر عرفانی داستان‌ها

در غزل‌های مولوی). چاپ سوم. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

التهانوی، محمد اعلی بن علی (بی تا) کشف اصطلاحات الفنون. بیروت: دار صادر.
الجرجانی، السید الشریف (۱۴۲۴ ق.) التعریفات. وضع حواشیه و فهارسه محمد باسل عیون السؤد. الطبعة الثانية. بیروت: دار الکتب العلمیه.

خیام، ابوالفتح عمر بن ابراهیم (۱۳۷۳) رباعیات خیام. به تصحیح و تحشیه محمد علی فروغی و قاسم غنی. به اهتمام ع - جریزه‌دار. چاپ دوم. تهران: اساطیر.

دبروین، ی. ت. پ (۱۳۷۸) حکیم اقلیم عشق. ترجمه مهیار علوی مقدم و محمد جواد مهدوی. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.

زرقانی، سید مهدی (۱۳۸۱) زلف عالم سوز. تهران: روزگار.

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۱) فرار از مدرسه. چاپ هفتم. تهران: امیرکبیر.

سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۶۰) مثنوی‌های سنایی به انضمام شرح سیرالعباد الی المعاد. با تصحیح و مقدمه محمدتقی مدرس رضوی. چاپ دوم. تهران: بابک.

_____ (۱۳۸۲) حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه. با تصحیح و مقدمه مریم حسینی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

_____ (۱۳۷۷) حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه. به تصحیح محمدتقی

مدرس رضوی. چاپ پنجم. تهران: دانشگاه تهران.

_____ (۱۳۸۰) دیوان. به سعی و اهتمام محمدتقی مدرس رضوی. چاپ

پنجم. تهران: سنایی.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۲) تازیانه‌های سلوک. تهران: آگاه.

شهیدی، سید جعفر (مترجم) (۱۳۷۲) *نهج البلاغه*. چاپ چهارم. تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.

شیروانی، علی (به کوشش) (۱۳۸۵) *نهج الفصاحه*. چاپ دوم. دارالفکر.
طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۶۴) *اخلاق ناصری*. چاپ سوم. تهران: خوارزمی.
غزالی، ابی حامد محمد بن محمد (۱۴۲۵هـ) *احیاء علوم الدین*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
غزالی، محمد بن محمد (۱۳۸۴) *احیاء علوم الدین*. ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی. به
کوشش حسین خدیوچم. چاپ چهارم. تهران: علمی و فرهنگی.
_____ (۱۳۸۴) *کیمیای سعادت*. به سعی و اهتمام پروین قائمی. چاپ دوم.

تهران: پیمان.

فتوحی، محمود و علی اصغر محمدخانی (۱۳۸۵) *شوریده‌ای در غزنه: اندیشه‌ها و آثار حکیم سنایی*. تهران: سخن.

فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۷۰) *احادیث مثنوی*. چاپ پنجم. تهران: امیرکبیر.
مطهری، مرتضی (۱۳۸۵) *عدل الهی*. چاپ بیست و پنجم. قم: صدرا.
مولوی، جلال الدین (بی تا) *مثنوی معنوی*. به همت رینولد الین نیکلسون. تهران: مولی.
نسفی، عزیزالدین (۱۳۸۴) *الانسان الکامل*. با پیشگفتار هانری کربن. با تصحیح و مقدمه
ماریژان موله. ترجمه مقدمه از دهشیری. چاپ هفتم. تهران: طهوری.
همدانی، عین القضاة (۱۳۸۶) *تمهیدات*. مقدمه و تصحیح عقیف عسیران. چاپ هفتم. تهران:
منوچهری.

یاحقی، جعفر و محمدرضا براتی (۱۳۸۵) «بوطیقای مرگ در شعر سنایی و خیام». *فصلنامه
انجمن آثار و مفاخر فرهنگی*. شماره ۲۱: ۲۵-۵۰.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی